

چپ؛ روایت ناتمامِ رهایی انسان:

تأملی بر انسان، قدرت و آرزوی آزادی:

انسان تنها موجودی است که به جهانِ موجود رضایت نمی‌دهد.

او در برابر سرما آتش می‌آفریند، در برابر تاریکی چراغ روشن می‌کند و در برابر ستم مقاومت می‌کند. تاریخ انسان، پیش از آنکه تاریخ دولت‌ها، پادشاهان، پیامبران و فرمانروایان باشد، تاریخ این نارضایتی خلاق است؛ تاریخ تلاش برای عبور از آنچه هست به سوی آنچه می‌تواند باشد.

در این معنا، چپ را نمی‌توان صرفاً یک جریان سیاسی دانست. چپ یکی از نام‌های تاریخی این میلِ عبور است؛ میل انسان به رهایی از سلطه، فقر، تبعیض و بی‌قدرتی.

چپ از کتاب‌ها آغاز نشد. پیش از آنکه در نظریه‌ها نوشته شود، در زندگی انسان‌ها وجود داشت. در اعتراض برده‌ای که آزادی می‌خواست، در فریاد دهقانی که علیه بهره‌کشی برخاست، در اعتصاب کارگری که سهم خود را از ثروت تولیدشده مطالبه کرد و در مبارزهٔ زنی که خواهان برابری بود.

به همین دلیل، چپ را باید پیش از آنکه یک ایدئولوژی بدانیم، بخشی از تجربهٔ تاریخی انسان بدانیم؛ تجربه‌ای که از این پرسش آغاز می‌شود:

چرا برخی فرمان می‌رانند و برخی فرمان می‌برند؟

تاریخ جوامع انسانی تاریخ اشکال گوناگون قدرت نیز هست. قدرت گاه خود را در سیمای شاه نشان داده است، گاه در هیئت دولت، گاه در لباس مذهب، گاه در ثروت و گاه حتی در نام انقلاب. اما مسئله همواره یکسان بوده است؛ چگونه می‌توان قدرت را از جایگاه فرمانروایی بر انسان به ابزاری در خدمت انسان تبدیل کرد؟

چپ در بنیاد خود پاسخی به همین پرسش است.

اما چپ نیز همچون هر اندیشهٔ انسانی، از خطا مصون نبوده است. تجربهٔ سدهٔ گذشته نشان داد که آرزوی عدالت، اگر از آزادی جدا شود، می‌تواند به استبدادی تازه بینجامد. همان‌گونه که آزادی، اگر از عدالت تهی شود، به امتیازی برای برخورداران تبدیل می‌شود.

این تجربهٔ تاریخی یکی از مهم‌ترین درس‌های دوران ماست: آزادی و برابری نه دشمنان یکدیگر، بلکه دو بُعد جدایی‌ناپذیر کرامت انسانی‌اند.

انسان زمانی آزاد است که از فقر، ترس، تبعیض و تحقیر نیز آزاد باشد. و جامعه زمانی برابر است که آزادی اندیشه، بیان، تشکل و انتخاب در آن تضمین شده باشد.

در جهان معاصر، چپ بیش از هر زمان دیگری نیازمند بازاندیشی است. نه برای انکار گذشته، بلکه برای فهم عمیق‌تر آن. هیچ اندیشه‌ای تنها با تکرار خود زنده نمی‌ماند. اندیشه زمانی زنده است که بتواند خود را نقد کند، از تجربه بیاموزد و با واقعیت‌های نوین روبه‌رو شود.

شاید به همین دلیل، چپ امروز بیش از آنکه یک پاسخ آماده باشد، یک پرسش دائمی است.

پرسش از عدالت در جهانی که ثروت در دست اقلیتی کوچک انباشته می‌شود.

پرسش از آزادی در جهانی که اشکال تازه‌ای از سلطه پدید آمده‌اند.

پرسش از انسان در جهانی که گاه سود، قدرت و ایدئولوژی بر زندگی او سایه می‌اندازند.

ارزش چپ نه در آن است که خود را صاحب حقیقت نهایی بداند، بلکه در آن است که این پرسش‌ها را زنده نگه دارد.

جامعه‌ای که دیگر دربارهٔ نابرابری پرسش نکند، به نابرابری عادت خواهد کرد. جامعه‌ای که دربارهٔ آزادی پرسش نکند، به سلطه تن خواهد داد. و جامعه‌ای که دربارهٔ کرامت انسان پرسش نکند، آرام‌آرام انسانیت خود را از دست خواهد داد.

از این منظر، چپ بیش از آنکه نام یک اردوگاه سیاسی باشد، نام بخشی از وجدان بیدار جامعه است؛ آن بخش که حاضر نیست رنج انسان را طبیعی بداند و نابرابری را سرنوشت محتوم بشر بپذیرد.

شاید هیچ جامعه‌ای به آزادی کامل و عدالت کامل نیابد. شاید رهایی مقصدی نباشد که روزی به آن برسیم، بلکه افقی باشد که در مسیر حرکت ما شکل می‌گیرد. اما همین حرکت است که به زندگی انسانی معنا می‌بخشد.

چپ، در ژرف‌ترین معنای خود، نام این حرکت است؛ حرکت انسان برای بازپس‌گیری اختیار خویش، برای شکستن زنجیرهای کهنه و نو، برای دفاع از آزادی، برابری و کرامت انسانی.

و شاید به همین دلیل، چپ نه متعلق به گذشته است و نه اسیر زمان حال.

چپ روایت ناتمامِ رهایی انسان است؛ روایتی که تا زمانی که نابرابری، سلطه و بی‌عدالتی وجود دارند، همچنان ادامه خواهد داشت.

باشد که خرد بر جهل پیروز شود.

بی‌بالان(اوس خلیل).